

جوہر الذات

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

بہ اہتمام

تمیز برہان لیموڈی



انشاءات سنائی



انتشارات سنایی

میدان انقلاب - خیابان اردیبهشت - نبش روانمهر - شماره ی ۲۳۰
تلفن : ۶۴۰۱۰۶۱ - ۶۴۱۰۷۱۹ فکس : ۶۴۸۳۰۷۵ فروشگاه : ۳۹۰۳۲۷۲

جوهرالذات

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

تصحیح و مقدمه: تیمور برهان لیمودهی (استاد دانشگاه)

حروفنگاری : همراه

لیتوگرافی : لادن

چاپ : احمدی

چاپ اول : ۱۳۸۳ - شماره گان ۳۳۰۰ نسخه

صحافی: ایرانمهر

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

عطار، محمدبن ابراهیم، ۹۵۳۷ - ۹۶۲۷ ق.

جوهرالذات / فریدالدین عطار نیشابوری؛ تصحیح و مقدمه تیمور برهان لیمودهی - تهران: سنایی، ۱۳۸۳.
بیست و یک، ۹۶۰ ص.

ISBN 964 - 8746 - 00 - 1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
نمایه.

۱. شعر فارسی - قرن ۶ ق. الف. برهان لیمودهی. تیمور، مصحح و مقدمه‌نویس. ب. عنوان.

۸ فا ۱/۲۳

PIR ۵۰۳۲

ج ۶۶۷ ع

۱۳۸۳

۱۳۸۳

م ۸۳ - ۲۸۷۱۵

کتابخانه ملی ایران

● بسا تا همسفر باشیم با هم
چو من شو، تا شوی در عشق محرم
نداری تو خبر زین دهر خونخوار
که خواهد ریخت اینجا خون تو زار
'جوهرالذات'

به نام خدا

نگاهی به کتاب جوهرالذات و زندگی عطار

منظومه‌ی جوهرالذات که یکی از کتابهای پیر نیشابور شیخ فریدالدین محمد عطار، می‌باشد و در دو دفتر به نظم درآمده کتابی است در خودشناسی و شناخت گوهر وجود آدمی، که طی بیان مراحل سیر و سلوک آدمی برای وصول به حقیقت و کشف عالم وجود، سرانجام به معرفت و شناخت حضرت باری که مقصد و مقصود نهایی همه‌ی مخلوقات و موجودات عالم، به ویژه انسان سرگردان است منتهی می‌گردد.

● دفتر اول کتاب

کتاب جوهرالذات به مانند همه‌ی آثار عطار با توصیف و ستایش پروردگار آغاز می‌گردد، و صفات متعالیه‌ی حضرت حق یکی پس از دیگری، طی ابیات گوناگون به تصویر درمی‌آید که عقل آدمی، از درک کنه وجود این همه صفات عاجز و مبهوت می‌ماند و سرانجام به خاموشی و سکوتی احترام‌آمیز پناه می‌برد - چرا که به حقیقت درمی‌یابد او نیز با همه‌ی لاف و گزاف‌های عقلانی و ادعاهای عقل و بزرگی، که در زیر سقف این دایره‌ی مینایی، از خود ظاهر می‌سازد، همچون فلک گردان، همواره گردان و سرگردان است. همان‌گونه که شاعر فرماید:

نمی‌دانی در این معنی چه گویی که گردان چون فلک، مانند گویی

با این همه، از دیدگاه شاعر، انسان همواره مورد عنایت خاص حضرت باری و محبوب و مطلوب پروردگار مهربان و کارساز است. اما دریغ که او از این امر غافل است. روی این اصل، شاعر در جایی دیگر از ابیات کتاب، آدمی را به این غفلت، توجه داده، و وی را به

گوهر ارزشمندی که در وجود او از سوی حضرت حق به ودیعه نهاده شده، رهنمون گردیده، تا از این گوهر شایان، بهره‌مندی کامل حاصل نماید. چنان که گوید:

عجایب جوهری جانان ندانم که چون شرح صفات را بخوانم
در استمرار این اندیشه، شاعر در مبحثی دیگر که از توحید ذات و صفات باری تعالی سخن به میان می‌آورد، به ارزشمندی انسان که از حضرت حق بهره‌مندی و نشان دارد اشاره کرده و می‌گوید:

تو بودی آدم و آدم تو بودی خودی خود، تو در آدم نمودی!
و این اشارات در کتاب آسمانی لاریب؛ از سوی قادر متعال نیز در سوره‌هایی چون «حجر» و «ص» مکرر یاد شده که می‌فرماید: «و نفخت فیهِ من روحی» یعنی از روح خود در آدم دمیدم. تا بدین وسیله انسان را متوجه ارزشمندی خود سازد.

در مراحل بعدی کتاب شاعر از سید المرسلین و خاتم النبیین حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر گرانقدر اسلام سخن به میان می‌آورد و به ظهور اسلام و برجیده شدن بساط کفر و فساد به دست برکت آفرین رسول مکرم اسلام اشاره کرده و می‌گوید:

تمامت دین‌ها را برفکنندی تو بیخ کُفر از عالم بکندی
پس از آن به بیان عظمت معراج حضرت ختمی مرتبت اشاره نموده و تصویری پرشور و دلکش از آن به دست می‌دهد. و سپس در پایان معراج و بخش ضمیمه‌ی آن به خودیابی و خودشناسی انسان پرداخته و به بیان اسرار ذات آدمی و گوهر وجود او می‌پردازد و می‌گوید:

در این جا می‌نماید روی دلدار عیان عشق باشد، لیس فی الدار
در این جا باز بینی جوهر ذات که بر بسته است بر هم جمله ذرات
افق دیگر کتاب جوهرالذات عطار، با وصف قناعت و ریاضت که شیوه‌ی واصلان حق است آغاز می‌گردد. در این افق شاعر با توصیف مکارم و بزرگی‌های خاتم النبیین، به مدح علی مرتضی، پسر عم و داماد بلندپایه‌اش می‌پردازد. شاعر ابتداء از حقیقت وجود علی مرتضی که آینه‌ی تمام نمای ذات الهی است سخن به میان می‌آورد، و سپس در اثبات امامت و جانشینی بلافصل وی سخن رانده و چنین می‌گوید:

امام است او یقین بعد محمد (ص) بیاب این راز و، بی‌شک شو مؤید
مباحث دیگر کتاب به شرح استغنائی واجب‌الوجود و توحید صرف او و نیز فنای انسان

برای راه‌یابی به مقام حق اشاره دارد، تا انسان گرفتار آرزو و نیاز بی‌پایان را از خود برهاند. چنان که گوید:

چو مردان زن اناالحق تو همیشه مترس از رویهان، ای شیر بیشه!
در تداوم این اندیشه، شاعر از پدر و پسر بازرگان که با کشتی خود در دریا سفر می‌کنند تمثیلی به میان می‌آورد که بعد از گفت و گویی طولانی میان پدر و پسر، که خطر دریا از دیدگاه او پسندیده نیست، پدر را بباد ملامت می‌گیرد. ولی سرانجام با استدلال پدر، تسلیم و مجاب می‌گردد و به دنبال آن افق روشنی از حقیقت نمودار می‌گردد که آن «شریعت» نام دارد، و این همان چیزی است که پدر، فرزند را به درک و قبول آن سفارش می‌کند و شاعر نیز ضمن تأکید به اهمیت و ارزشمندی آن چنین می‌فرماید:

شریعت کوش و، آنگه کن طریقت سوم ره، دم زن از، عین حقیقت
حقیقت در شریعت می‌توان یافت طریقت در حقیقت، نیز بشناخت
مقام ایمنی در شرع بیابی که اندر وی، تو اصل و فرع بیابی
ز شرع مصطفی مگذر زمانی دلمادم تا کنی از وی بیانی
در صفحاتی دیگر از دفتر اول کتاب، از چگونگی آفرینش حضرت حوّا و وصلت حضرت آدم با او و سپس به ماجرای رانده شدن آنان از بهشت به اغوای شیطان سخن به میان می‌آید که به مناجات پرسوز و گداز آدم با حضرت حق می‌انجامد و این بخش از کتاب، از زیباترین و در عین حال غم‌انگیزترین تراژدی زندگی حضرت آدم و فرزندان تنهای او، به ویژه در روزگار ماست. شاعر برای چاره و درمان این درد در میان فرزندان آدم، از طریقت عرفان سخن به میان می‌کشد و برای رهایی آدمی از تنهایی و آرزو و نیاز او، مجدداً به صراط مستقیم «شریعت» گام می‌گذارد و شریعت را زیربنای عرفان معرفی می‌کند. لذا انسان گمراه را به حرکت در آن فرا می‌خواند. چنان که گوید:

شریعت مرا آزاد کرده است ز غم‌های جهانم شاد کرده است
شریعت می‌کند تحقیق روشن خدا می‌گوید این اسرار بر من
و مراد شاعر، این است که: دین، زبان روحبخش خداست که وسیله‌ی آن با بشر، برای هدایت وی به شاهراه خوشبختی و کامیابی سخن می‌گوید، تا او را از اسارت آرزو و نیاز خویش برهاند.

مطالب کتاب اول زمانی به شور و شیدایی خاص خود می‌رسد که حکایاتی از شیخ

ابوسعید ابوالخیر و شیخ شبلی مطرح می‌گردد. در این جاست که خواننده یکباره از خود رها می‌شود و به افق‌های بیکران و دوردست اندیشه‌های الهی دست می‌یابد و احساس سبکی و مسرت و بشاشت از هستی خود می‌کند. و در نهایت دفتر اول کتاب با ذکر بی‌نشانی حضرت دوست و مناجات شاعر با او خاتمه می‌یابد.

● دفتر دوم کتاب جوهرالذات:

این دفتر نیز با ستایش پروردگار مهربان و برشمردن کمالات او، و سپس سخن عشق آغاز می‌گردد که از سوی قادر متعال به انسان مرحمت شده است. پس از آن از حلاج و سنّوال کردن شخصی از وی، در خصوص حضرت آدم (ع) ادامه می‌یابد و هدف آن است تا نشان دهد که چگونه او از من افلاکی خود، به جهان خاکی فرو افتاده و گرفتار آن و نیاز در زمین گردیده است:

تویی آدم چرا از خود جدایی تو آدم نیستی، بی‌شک خدایی

تویی آدم چرا مغرور گشتی به اندک چیز از آن دور گشتی

و بدین ترتیب به انسان یادآوری می‌کند که چگونه با همه‌ی عزّتی که داشته، غریبانه به خاک فرو افتاده و از زندگی سعادت‌آمیز بهشت، تنزل یافته و در پی زندگی دو روزه‌ی دنیایی، اسیر لعنت زمین گردیده است!

در جای دیگر این دفتر، ضمن برشمردن عنایاتی که از پروردگار عالم به انسان مرحمت گردیده، به او یادآوری می‌گردد که همه‌ی هستی به خاطر او آفریده شده، اما وی بی‌خبر و ناسپاس مانده است! و دقیقاً این همان چیزی است که این بیت مشهور شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی را به ذهن متبادر می‌سازد که:

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بُردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری!

پس از آن شاعر در مذمت دنیا قلم‌فرسایی می‌کند و در پی آن پرده‌های دیگری از حقیقت وجود آدمی برمی‌گیرد و سپس طی رهنمودی به وی گوید:

ز خود آسوده شو، اندر فنا گُوش مگو بسیار، در جان باش خاموش!

و در پایان آن نتیجه‌گیری می‌کند که تمامی اشیاء و پدیده‌های عالم از یک نور واحدند و به قول لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی: «یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد.» و بخش بسیار مفصلی از این دفتر، بدین اندیشه اختصاص یافته و کتاب را به آخر

می‌برد. و در پایان آن، سالک جوینده را در تأسی و پیروی از آیین بهترین برگزیده‌ی خدا، محمد مصطفی (ص)، فرا خوانده و گوید:

هر آن کو جز محمد (ص) پیر جوید به هرزه هرچه گوید، هیچ گوید!
 طولانی‌ترین بخش پایانی کتاب دوم آمیزه‌ای است از تمامی اندیشه‌های متصوفانه
 شاعر که از مطالب کل کتاب به تألیف آمده و اهم آن اشاره به سرانجام هولناکی است که
 شاعر از افشای راز دارد و خطاب به خویشان و نیز جوینده‌ی حق چنین تأکید می‌کند:
 مکمل باش و دل، خاموش می‌دار وگرنه جای خود بینی سر دار
 و سپس شاعر به عظمت نام خود، که از محمد رسول الله (ص) نشان و نشأت دارد و او
 نیز چون پیامبر گرانقدر اسلام در هدایت انام پیشقدم و پیشقراول است یاد می‌کند و
 کتاب جوهرالذات خویش را گنجی مخفی و شایان که از کل ذرات عالم سخن می‌گوید: با
 ابیات زیر معرفی می‌نماید:

حقیقت، من محمد نام دارم از او پسیدا حقیقت کام دارم
 فریدالدین محمد هست نامم محمد (ص) داده این جا، جمله کام
 یکی گنج است مخفی، جوهرالذات نموده روی خود در کل ذرات
 و کتاب جوهرالذات با توصیف و بیان عظمت کتاب آسمانی قرآن در افشای اسرار
 خلقت و دریافت رموز عالم با بیت زیر که نقل می‌گردد، به پایان می‌رسد:
 به قرآن راز جو، خود بازیابی در این جا، صد هزاران راز یابی

● گوشه‌هایی از افق زندگی عطار

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری یکی از نام‌آوران مکتب عرفان و ادبیات
 صوفیانه‌ی ایران است. بنا به نوشته‌ی تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی عطار در اواسط قرن
 ششم هجری قمری به روزگار سلطنت سلطان سنجر سلجوقی در قریه‌ی کدکن نیشابور
 از بلاد خراسان چشم به جهان پرآشوب گشود.^۱ از اخبار و قرائن چنین پیداست که عطار
 عمری دراز را پشت سر گذاشته و به قول کتاب یاد شده، یکصد و چهارده سال زندگانی
 کرده است. ولی در دیوان اشعار شاعر، اشاره‌ای به عمر شصت یا هفتاد و اند سالگی وی

۱- تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی، به کوشش محمد رضانی، تهران، ۱۳۷۶.

شده است:

«مرگ درآورده پیش، وادی صد ساله راه عمر تو افکنده شب، بر سر هفتاد و اند»^۱
عطار روزگار جوانی را به تحصیل معارف در خدمت مشایخ عصر، و تهذیب نفس و کسب علوم سپری کرد تا سرانجام به مقام ارشاد رسید و کعبه‌ی اهل دل گردید.
پروفسور شبلی نعمانی می‌نویسد: «پدر عطار مرید قطب‌الدین، یکی از مجذوبین مشهور بود که تا سال ۵۹۷ هجری قمری در قید حیات بسر می‌برد. و عطار از اوایل کودکی به دست او داخل در رشته فقر یعنی تصوف گردید. ولی چون اسلام مخالف با رهبانیت و گوشه‌گیری است، و فرقه‌ی متصوفه مجاهدات و ریاضات نفسانی را مانع مشاغل دنیوی قرار نمی‌دهند، لذا خواجه با وجود فقر و تصوف که در آن وارد گردیده، به شغل داروفروشی و پزشکی نیز اشتغال داشته و کتب فراوانی در همین حال تألیف نموده است.»^۲

از نگارشات عطار برمی‌آید وقتی که سوز و گداز عشق و جذبات درونی شاعر شدت یافته، قهرأ از علائق مادی و مشاغل دنیوی به کلی دل‌سرد شده و مدت‌ها در صدد سیر در آفاق و انفس در اقطار عالم برآمده است. چنان که در کتاب «السان‌الغیب» ملاحظه می‌شود، می‌گوید: «چهار اقلیم جهان گردیده‌ام» و نیز بنا به نوشته‌ی زین‌العابدین شیروانی در کتاب «ریاض‌السیاحه»، وی مسافرت‌های بسیار نموده و مصر و دمشق و مکه و هند و ترکستان را سیاحت نموده است. هم‌چنین زین‌العابدین شیروانی می‌نویسد: «عطار خرقة از دست شیخ مجدالدین بغدادی، حکیم خاصه‌ی سلطان محمد خوارزمشاه پوشیده و شراب عرفان از جام شیخ نجم‌الدین کبری نوشیده و در طفولیت نظر از قطب‌الدین حیدر دیده و به قول مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، روح منصور بعد از صد و پنجاه سال، به روح آن جناب تجلی فرموده و مرتبی و معلّم او بوده است.»^۳

● چگونگی ورود عطار به عرفان

پیشه‌ی شیخ فریدالدین محمد، پیر نیشابور را اغلب تذکره‌نویسان عطار نوشته‌اند و

۱- نگاه کنید، به کتاب تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضا زاده شفق تبریزی، [بی‌تا]، ص ۱۲۲.

۲- شعر العجم، پروفسور شبلی نعمانی، ترجمه‌ی فخر داعی گیلانی، ج ۲، ص ۷.

۳- ریاض‌السیاحه، حاجی زین‌العابدین شیروانی، ۱۳۳۹، ص ۳۹۳.

عطار در آن روزگار به کسی می‌گفتند که شغل داروفروشی داشت و این شغل با صنعت پزشکی یعنی طبابت ملازم و همراه بود. چون پدر عطار در محله‌ی شادیاخ نیشابور - که محله‌ی جدیدی بود - عطاری عظیم‌القدر بود، فرزند نیز بعد از مرگ پدر، کار وی را دنبال کرد و هر روزه دهها و صدها بیمار را ویزیت و معاینه می‌کرد و سپس به درمان می‌پرداخت. چنان که خود گوید:

«به داروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبض می‌نمودند»
و بدین اعتبار وی را عطار می‌گفتند. در باب آن که، چگونه عطار ناگهان از طبابت دست کشیده و در لباس اهل سلوک و تصوف درآمد، اقوال گوناگونی نقل گردیده، که با توجه به آنچه که از قول خود شاعر در کتاب تذکرة الأولیاء، در علت این اقدام آمده، این اقوال نمی‌تواند اصلی داشته و درست باشد. از جمله‌ی این اقوال، روایتی است که در نفحات الأنس ملا عبدالرحمان جامی، عارف و شاعر مشهور قرن نهم هجری قمری ذکر گردیده، که بدین شرح است: «گویند سبب توبه‌ی وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف به معامله بود. درویشی به آنجا رسید و چند بار «شیء الله» گفت، [یعنی چیزی خواست]. وی به درویش نپرداخت. درویش گفت: ای خواجه! تو چگونه خواهی مُرد؟! عطار گفت: چنان که تو خواهی مرد! درویش گفت: تو همچون من می‌توانی مُرد؟ عطار گفت: بلی. درویش کاسه‌ی چوبین داشت. زیر سر نهاد و گفت: الله و جان بداد! عطار را حال متغیر شد و دکان برهم زد و به طریقه‌ی صوفیه درآمد.»^۱

● عطار شاعری آزاد بوده؟!

از آثار عطار به خوبی پیداست که مردی وارسته و از سالکان واقعی وادی سلوک و طریقت بوده است. وی در محو و فنای فی‌الله اعتقادی راسخ و راستین داشته و تمکن این حالات و کمالات نفسانی، چنان وی را از غیر خدا بی‌نیاز ساخته بود که جز مشاهده جمال حق و فنای در عظمت الله، او را آرزویی دیگر در دل نبوده است. از این رو، برخلاف بسیاری از شاعران دنیاپرست، هرگز به صاحب دولتان و اربابان زر و زور و تزویر تمکین نکرده و مطلقاً نامی در مدح یا ذم کسی بر زبان نیاورده و همواره از این امر بیزاری جسته

است. شرح این بی‌نیازی و علت آن به وضوح در کتاب منطق‌الطیر او بیان گردیده که برخی از ابیات آن، به این شرح است:

«شکر ایزد را، که درباری نیم
بسته‌ی هر ناسزاواری نیم
نه طعام هیچ ظالم خورده‌ام
نه کتابی را تخلص کرده‌ام
نه هوای لقمه‌ی سلطان مرا
نه قفا و سیلی دربان مرا»

بی‌جهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان سرزمین ما، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عطار را پیشوا و مقتدای خود دانسته و اظهار فرموده:

«هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم»

و یا شیخ محمود شبستری که خود از بزرگان مذهب عرفان و صاحب بزرگترین منظومه‌ی عرفانی «گلشن راز» می‌باشد در تجلیل از عظمت اندیشه‌های عطار فرموده:

«مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن، چون عطار ناید»

وجود این‌گونه اشعار در دواوین بزرگان فکری ایران، نه تنها اشاره‌ای است به تأثیر عمیقی که عطار در ذهن و زبان شمار بزرگی از صاحب‌دلان و سخنوران نامی بعد از خود گذاشته، که حتی به سعدی و حافظ نیز رسیده است. بلکه نمایانگر این نکته نیز هست که پرتو آن از ورای قرون و اعصار گذشته و به قلوب گویندگان روزگار ما - در این عصر بیگانگی آدمها از هم - راه یافته و در کلام عارفانه‌ی آنان جاری شده است. نمونه‌های تابناک این اندیشه‌ها را می‌توان در آثار گویندگان عارف روزگار ما، چون زنده‌یاد صفی‌علیشاه اصفهانی در کتاب «زبدة الاسرار»، حضرت شاه مقصود صادق عنقا، در کتاب «مزامیر حق»، و آثار ارزشمند سلطان علیشاه گنابادی شاهد و نظاره‌گر بود.

● آثار واقعی و منسوب به عطار

آثار عطار را به تعداد سوره‌های قرآن، یکصد و چهارده کتاب نوشته‌اند.^۱ آنچه که نسبت آنها به عطار مسلم به نظر رسیده و تاکنون نیز در دست بوده، از این قرارند: تذکرة الاولیاء - منطق‌الطیر - الهی نامه - مصیبت‌نامه - اسرارنامه - خسرونامه - دیوان اشعار - مختارنامه - جواهرنامه - و شرح القلب. که البته از دو کتاب اخیر نشانی وجود ندارد.

مرحوم استاد سعید نفیسی در نوشته‌های خود راجع به عطار، آثار وی را شصت و شش اثر نام برده که به شیخ نسبت قطعی داده‌اند.^۱ استاد در این مورد می‌نویسد: «باید دانست که عطار نیز، حال حکیم عمر خیام و مولوی را پیدا کرده، یعنی بسیاری از رسائل و منظومه‌هایی که در نسخ مختلف کلیات عطار به وی نسبت داده شده، به مجرد یک بار مطالعه روشن می‌گردد که از عطار نیست. از این جهت در صحت انتساب بسیاری از کتب منسوبه به عطار جای کمال تردید و شک وجود دارد! گذشته از این، شعرای گمنام دیگری به نام عطار، پس از وی بوده‌اند که اشعار سُست داشته‌اند و حتی یکی از آنان که «تونی الأصل» و تولدش نیشابور و مسکنش شهر مقدس مشهد بوده و در قرن نهم هجری می‌زیسته، خود را فریدالدین عطار می‌خوانده و شماره‌ی تألیفاتش را به چهل رسانیده، و همین امر سبب شده که حقیقت امر بر تذکره‌نویسان مُشبه گردد و چهل کتاب یاد شده را به شیخ عطار نسبت دهند.»^۲ همچنین بنا بر تحقیقات زنده یاد استاد سعید نفیسی این عطار مردی سُست شعر و کم‌مایه بوده و کتابهای اشترنامه - بلبل‌نامه - بی‌سر‌نامه - ترجمه‌الاحادیث یا مواظ - جوهرالذات - حلاج‌نامه یا منصور‌نامه، یا هیلاج‌نامه - خیطاط‌نامه - سی فصل - مفتاح‌الفتوح - و وصلت‌نامه همه از اوست و به هیچ وجه از فریدالدین عطار نیشابوری شاعر شهیر و پراوازه و اصیل عرفان ایران نیست.^۳

سبک و افکار عطار و تأثیر آثارش در گویندگان بعدی:

از آثار سخن‌آفرین بزرگ، ابو‌حامد فریدالدین محمد عطار، به خوبی پیداست که عارف و سالکی وارسته و عالمی چیره‌دست در علوم و فنون زمان، و پیری پندآموز و مهربان، و خردمندی آینه‌دل، و پزشکی جان‌بخش در عالم جسم و جان، و فرشته‌ای از برگزیدگان عشق برای همه‌ی مردم دوران بوده است. از این جهت سبک و روش او در قالب‌های گوناگون اشعار، هم چون قصیده، غزل، مثنوی و سایر شکل‌های شعری، با دیگر شاعران خراسان و حتی روزگاران بعد از او تفاوت فاحش دارد. زنده یاد دکتر رضازاده شفق تبریزی در تاریخ ادبیات ایران می‌گوید: شیخ عطار در قصیده‌های خویش هرگز سبک

۱- لطفاً نگاه کنید به مقدمه‌ی کتاب منطق‌الطیر عطار، تصحیح محمد جواد مشکور، از انتشارات تهران، ۱۳۵۳.

۲- همان منبع، همان نویسنده، همان ص.

۳- ایضاً همان، همان، همان.

شاعران قصیده‌سرای خراسان را که سبک تغزل بوده، بکار نبرده و به طور کلی لحن و روش او در قصاید با لحن روش قصیده‌های فرخی و عنصری و منوچهری متفاوت است. اگرچه قصاید عطار به استحکام و پختگی قصاید این گویندگان نمی‌رسد، اما چون از تعریف و تمجید و مدح بیجا و بی‌مورد سلاطین مبرا و بیرون بوده جلوه و جلالی دیگر دارد و در خواننده تأثیر و متانتی شگرف بر جای می‌گذارد و حال و هوایی معنوی خاصی از ارزش‌های اخلاقی و خداگونه در وی ایجاد می‌کند. زیرا در تمامی آثار این عارف دلسوخته و این صوفی وارسته و اندرزگوی به خوبی پیداست که در طول حیات همان‌گونه که خود به صراحت اظهار نموده، هرگز بیتی در مدح کسی نساخته و کسی را نستوده است و چنان که خود گوید: «به عمر خود مدح کس نگفتم»؛ قصاید وی متوجه به نعت و پند و عرفان بوده و از خواص آن تضمین آیات قرآن و احادیث و ذکر ناپایداری زندگی انسان و لزوم بیداری آدمی در رهگذر عمر می‌باشد که الحق در این معانی، داد سخن داده و به متانت و ژرف‌نگری ویژه‌ای سخن گفته که در چند بیت برگزیده‌ی زیر از یک قصیده او به خوبی این امر روش و هویداست:

«خطاب هاتف دولت رسید دوش به ما که هست عرصه‌ی بی‌دولتی سرای فنا
به شعر خاطر عطار همدم عیسی است از آن که هست چو موسی‌ش، صد ید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی نظیر این گهر اندر خزانه‌ی شعرا»
با ملاحظه‌ی ابیات نمونه‌ی یاد شده می‌توان گفت که در این نوع قصاید دینی و اخلاقی شاید تنها سنایی و ناصر خسرو توانسته‌اند بر او پیشی و سبقت جسته باشند.

هم‌چنین در اغلب قصاید عطار که در سپاس و توحید حضرت باری تعالی آمده این قبیل معانی به وضوح مشاهده می‌گردد: خدای تعالی بزرگتر از آن است که ما بشر او را دریابیم. عقل انبیاء در مقام درک او بر خاک عجز می‌افتد و اگر همه‌ی مردم هزاران سال در وصف او اندیشه و فکرت کنند سرانجام به عجز خود معترف خواهند گشت. زیرا اندیشه‌ی آدمی در مقام درک او راهی ندارد و به آن ماند که ذره بخواهد کُنه فضای لایتناهی را دریابد یا شب‌نم بخواهد در بحر نامتناهی شنا نماید. تنها راهی که به سوی او هست از راه خویش‌شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوات و فناء در هستی حق است. هم‌چنین در ضمن قصاید پندآمیز و عبرت‌انگیز خود اشارات مؤثر و تکان دهنده‌ای از گذران بودن عمر آدمی نموده و ما را به بیداری و غنیمت شمردن ایام عمر و

نیکوکاری و خدمت فرا می خواند و از آن جمله گوید:

بماندم بی سر و سامان دریغا	ندارد درد ما درمان دریغا
که می گردند سرگردان دریغا	درین حیرت فلک ها نیز دیرست
نه سر پیدای و نه پایان دریغا	رهی بس دور می بینم در این راه
شده با خاک ره یکسان دریغا	عزیزان جهان را بین که یگراه
فرو باریم صد طسوفان دریغا	بیا تا در وفای دوستداران
تو خواهی رفت چون ایشان دریغا	همه یاران به زیر خاک رفتند
درآمد این غم هجران دریغا	پس از وصلی که هم چون باد بگذشت
که آتش بهتوت زان نان دریغا	برای نان چه ریزی آبرویت
چه باید کند چندین جان دریغا	تو را تا جان بُود نان کم نیاید
ز جهل آورده ام، به زیان دریغا	خداوندا همه عمر عزیزم
بسی گفتم در این دوران دریغا	چو دوران جوانی رفت بر باد
که کردم عمر خود تاوان دریغا	نشد معلوم من جز آخر عمر
تلف کی کردمی زین سان دریغا	مراگر عمر بایستی خریدن

استادی عطار در غزل عرفانی:

با وجود این گونه قصاید استوار و بیداری بخش که از شیخ عطار به یادگار مانده، با این همه از دیدگاه صاحب نظران و ناقدان آثار شیخ، گفته می شود که استادی او، بدون تردید در غزل عرفانی ست که گذشته از حکیم سنایی، کسی را در این فن بر او سبقت نبوده، و سنایی هم گرچه پیش از او غزل های شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوایی و سوزندگی و شور و شیدایی هرگز به پایه ی سخن شیخ عطار نمی رسد. عطار در این فن نه تنها تا حدی مبتکر است بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد از خود مانند جلال الدین محمد رومی بلخی و خواجه حافظ شیرازی، شاعر آسمانی سرزمین ما می باشد. آتش عشق، سوز محبت و شور و سرگستگی در سرتاسر دیوان عطار به طوری محسوس است که هر صاحب دلی آن را بخواند، بی درنگ مشتعل خواهد شد. به سخنان شورانگیز زیر که در جذبه ی عرفان سروده شده توجه کنید:

«دست در دامن جان خواهم زد پای بر فرق جهان خواهم زد

اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت
و آنکه آندم که میان من و اوست
چون مرا نام و نشان نیست پدید
هان مبر ظنّ که من سوخته دل
تن پلیدست بخواهم انداخت
از دلم مشعله‌ای خواهم ساخت
به این اعتبار گفته شده که در تمامی غزلیات آتشین عطار تعبیری از ذوق و شور و شیدایی عرفانی می‌توان ملاحظه کرد که اینک چند نمونه‌ی مختلف از آن‌ها نقل می‌شود:

زاهدان ظاهرپرست دعوی بیجا می‌کنند و دروغ می‌گویند و مغرورند و دلی بیدار ندارند، اگر دارند نشان دهند:

«آلای زاهدان دین، دلی بیدار بنمایید

همه مستید در مستی، یکی هشیار بنمایید

ز دعوی هیچ نگشاید اگر مرید اندر دین

چنان کاندر درون هستید، در بازار بنمایید

هزاران مرد دعوی‌دار بنمایم از این مسجد

شما یک مرد دعوی‌دار از خمار بنمایید

من اندر یک زمان، صد مست از خمار بنمایم

شما مستی اگر دارید، از اسرار بنمایید

من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم

شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنمایید»

برای رسیدن به مقام وحدت و درک وصال حق، از خودگذشتن و در عالم جسمانی و هستی شهوانی فانی شدن لازم است:

«عزم آن دارم که امشب نیم مست

سر به بازار قلندر بر نهم

پردی پندار می‌باید درید

پس به یک ساعت ببازم هرچه هست

توبه‌ی تزویر می‌باید شکست»

برای راهیابی به عالم حقیقت و درک وحدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال را

گذاشت و گفت و گو، چون و چرا و پرسش را خاتمه داد و از خود بیخود بود. یعنی خود را از غرور دانش و هوس‌های دیگر دور ساخت تا مگر حالی به وجود آید و حقیقت جلوه نماید. تعینات و بحث‌ها موافق اندازه و حدود عقل و درایت ماست. حقیقت را که در وراء این‌هاست با حال و ذوق که فوق عقل و مظاهر آن است باید جستجو کرد:

«در عشق روی او، ز حدوث و قدیم می‌رس
گر مرد عاشقی ز وجود و عدم می‌رس
مردانه بگذر از ازل و از ابد تمام
کم گوی از ازل، ز ابد نیز هم می‌رس
زین چار رکن چون بگذشتی ببین حرم
آنگاه دیده برکن و پس آن حرم می‌رس
آن جا که هست نقطه توحید رنج نیست
ز آن چار برگذر به دمی، ز دم می‌رس
لوح و قلم به طبع دماغ و زبان توست
لوح و قلم بدان و، ز لوح و قلم می‌رس
چون تو بدین مقام رسیدی دگر مباش
گم گرد در فنا و دگر بیش و کم می‌رس»

بدین لحاظ غزل‌های عطار در این گونه معانی یکی از دیگری پرشورتر و دلنشین‌تر است. تنوع اوزان، وزن‌های سنگین و متین و آهنگین، به غزلیات او ویژگی‌های ممتازی بخشیده که از گفتار سایر گویندگان به وضوح مشخص و ممیز است. هم چنین اگرچه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد با این همه، در موارد قابل توجهی، ملاحظه می‌گردد که از صنایع شعری و قیاس خیالی و نکته‌پردازی‌های بی‌بدیل و دلنشین خالی نیست و در هر یک از این موارد نمونه‌هایی به دست داده است. مثلاً ب را به عناب، خط را به ریحان و دهان را به پسته، و دندان را به مرجان تشبیه کرده است. زلف را گاهی به زنجیر، گاهی به شب، گاهی به دام، گاهی به هندو، و گاهی به کُفر مانند کرده و زلفی که پیرامن صورت را گرفته است به کفر تشبیه کرده که اسلام را احاطه کرده است.

نگاهی به مثنوی‌های عطار:

بخش بزرگی از سروده‌های بزرگمرد نیشابور، شیخ عطار مثنوی‌های متعدد اوست که همه‌ی آنها در معانی تصوف و عرفان به رشته‌ی نظم کشیده شده است. مهم‌ترین این مثنوی‌ها عبارتند از: منطق‌الطیر، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، اسرارنامه، خسرونامه، و مختارنامه که مجموعه‌ای از رباعیات برگزیده‌ی اوست. و نیز دو منظومه‌ی جواهرنامه و شرح‌القلب که گفته می‌شود تاکنون به دست نیامده است. پیر نیشابور، خود نام آثار منظومش را در مقدمه‌ی خسرو نامه آورده و سندی تردیدناپذیر فرا راه پژوهندگان آثار

گرانقدرش قرار داده که به این گونه است:

«مصیبت نامه زاد رهروان است الهی نامه گنج خسروان است
جهان معرفت اسرارنامه است بهشت اهل دل مختارنامه است
مقامات طیور ما چنان است که مرغ عشق را معراج جان است
چو خسرونامه را طرزی عجیب است ز طرز او، که و مه با نصیب است»

هم چنین در جای دیگر در معرفی آثارش گوید:

«ز شعرم یاد داشت آن یار داعی همه مختارنامه از رباعی
ز گفت من که طبع آب زر داشت فزون از صد قصاید هم ز بر داشت
زل قرب هزار و قطعه هم نیز ز هر نوعی مفصل، بیش و کم نیز
جواهرنامه‌ی من بر زبان داشت ز شرح القلب من جان در میان داشت
رسم عطار در اغلب مثنوی‌ها آن است که پس از ذکر مطالب، حکایت‌هایی صوفیانه ذکر نموده و به تمثیل مقصود پرداخته است و این سبک بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال‌الدین محمد بلخی واقع شده است. لذا این شاعر در ساختن مثنوی از شیوه‌ی عطار پیروی کرده و او را از هر حیث برتر و بالاتر از خود دانسته است چنان که گوید:

«هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم»
و نیز در جای دیگر گفته است:

«من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم»

نویسنده‌ی توانا، زنده یاد نعمت‌الله قاضی (شکیب) در کتاب «به سوی سیمرغ» بررسی‌های گسترده‌ای از تأثیر آثار عطار را در گویندگان بعد از وی، و از جمله مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، شاعر بلند آوازه‌ی ایران انجام داده که به صورت مقابله و مقایسه نمونه‌هایی چند از آنها را در معرض مطالعه و داوری خواننده قرار داده است. علاقمندان و مشتاقان برای آگاهی از تفصیل این مطالب به کتاب یاد شده رجوع فرمایند. تأثیر سخن عطار، تنها در آثار مولانا شاعر عرفانی بزرگ سرزمین ما مشهود نیست بلکه تأثیر و نفوذ کلام او را می‌توان در بیشتر آثار گویندگان متصوفه و غیر صوفی این سرزمین مشاهده و ملاحظه نمود و اینک ما به نمونه‌هایی در این مورد مبادرت می‌ورزیم:

یکی از این چهره‌های شاخص و مشهور ملا عبدالرحمن جامی عارف و شاعر شهیر

قرن نهم هجری است. جامی از جمله‌ی شاعرانی است که با همه‌ی عظمت و ابهت اندیشه در شاعری و علم و عرفان، از عطار تأثیرپذیری داشته و یکی از قصاید عطار را که بیست و نه (۲۹) بیت و در وحدت وجود سروده شده و با مطلع زیر بوده شرح کرده است:

«ای روی در کشیده به بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده»

و این امر در نفحات الانس به تلویح پس از ذکر مطلع قصیده و سپس شرحی که آمده، به وضوح از تأثیرپذیری وی حکایت دارد. شادروان استاد سعید نفیسی، پژوهشگر نامی و نستوه معاصر در مقدمه‌ی دیوان عطار به این موضوع اشاره کرده است. مشایخ و بزرگان صوفی دیگری نیز که از عطار متأثر و از مکتب وی بهره‌مندی یافته‌اند عبارتند از: شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز (متوفی ۷۲۰ هجری قمری)، علاءالدوله سمنانی (درگذشته‌ی ۷۳۶ هجری قمری)، هاتف اصفهانی، حافظ، ختام و بسیاری از شخصیت‌های عرفانی بعد از وی که حتی نشانه‌های آن تا به روزگار ما در آثار گویندگان عرفانی و صوفی مشرب این سرزمین، مشهود و معلوم است قابل ملاحظه است. و مضافاً ما در صفحات پیشین تحت عنوان «عطار شاعری آزاده بوده» بدان اشاره کرده‌ایم. اکنون به چند نمونه در این مورد نیز اشاره می‌کنیم:

قصیده‌ای که در ریاض‌العارفین رضا قلی‌خان هدایت به عطار نسبت داده شده، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی را در نظر مجسم می‌دارد.
عطار گوید:

«چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار به تجلی‌ست از در و دیوار
این تماشا چو بنگری گویی لیس فی‌الدار غیره دیار»
هاتف گوید:

«یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی‌ست یا اولی‌الابصار»
آثار سبک عطار در شعر لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی نیز پیداست. عطار در دیوان خود گوید:

«بار دگر پیر ما، رخت به خمار بُرد خرقة در آتش بسوخت، دست به زَنار بُرد»
خواجه حافظ گوید:

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما»
انعکاس سخن عطار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه گر است. مثلاً از این بیت که

در دیوان اوست:

«یک شربت آب می نتوان خورد در جهان کاین کوزه‌های خاک تن ناتوان ماست»

افکار حکیم ابوالفتح عمر بن خیتام نیشابوری را بیاد می‌آورد و یا از قصیده‌ی:

«سبحان خالق که صفاتش ز کبریا در خاک عجز می‌فکند جمله انبیا»

و نظایر آن قصاید شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی را به خاطر متبادر می‌سازد. و خلاصه آن که شاعران و نویسندگان بعد از عطار هرگز نتوانسته‌اند از چشمه‌ی زلال اندیشه‌هایش چشم‌پوشی نموده و سیراب نشده باشند. (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران دکتر رضازاده شفق).

عصر عطار و مرگ غم‌انگیز وی به دست مغولان:

فتنه‌ی مغولان یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ جهان بود که مصیبت آن نه تنها گریبانگیر سرزمین ما ایران گردید، بلکه بخش عظیم و مهمی از آسیا و اروپا را نیز پریشان و ویران کرد.

استیلای مغولان در ایران با حمله‌ی چنگیزخان از ناحیه‌ی ترکستان در اوائل قرن هفتم هجری آغاز گردید که منجر به انقراض سلسله‌ی خوارزمشاهیان و سپس به تأسیس بنیان حکومت مغولان در ایران گردید و تا اواسط قرن هشتم به نام «ایلخانان» ادامه داشت. در حمله‌ی مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده و علاءالدین محمد خوارزمشاه بر تخت سلطنت بود که گرفتار هجوم مغولان گردید. در زمان این پادشاه ایران در نهایت وسعت و منتهای گسترده‌ی آبادانی خود بود. از شمال و جنوب و باختر به کوه‌های اورال، خلیج فارس، رود سند و سواحل رود فرات محدود می‌شد که به ناگهان در سال ۶۱۶ هجری دچار صاعقه‌ی هولناک حملات پیگیر مغولان گردید. قبایلی که به قول مورخ اروپایی دوسون (d'ohsson)، در شتاب و نهب و غارت و درنده‌خویی و کشتار بیرحمانه و بی‌هدف، بی‌نظیر بودند. و در کشورهای مفتوحه با خونسردی کامل زنان و مردان و کودکان را می‌کشتند. شهرها و روستاها را می‌سوزاندند و ویران می‌کردند. و بی‌آن که حس کینه یا انتقام جویی داشته باشند، به هیچ کس و هیچ چیز رحم نمی‌کردند. حکومت آنان عبارت بود از پیروزی و غلبه‌ی فساد و تبه‌کاری، که در عین حال از یک فضیلت ممتاز و بزرگ نیز برخوردار بودند و آن انضباط به حدّ اعلا و

فرمان برداری مطلق آنان از رؤسای خود بود که کیفر نافرمانی یا ناکامی یا بی‌کفایتی در اجرای امر مافوق قتل بود، قتل او به همراه زن و فرزندان. (ن ک: به تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون - ج دوم).

نیشابور در روزگار حمله‌ی مغولان:

شهر نیشابور به روزگار ایلغار مغولان از شهرهای آباد و کانون تجارت و رونق اقتصادی و آبادانی، و مرکز دین و دانش و قال و قیل علم و اندیشه بود. علاءالدین عطاء ملک جوینی (متوفی به سال ۶۸۱ هجری) در تاریخ جهانگشای خود که به سال ۶۵۵ هجری آن را تحریر نموده و صفحات متعددی را در بیان عظمت و زیبایی و گسترده‌گی و سرزندگی مردمان و ساکنان این شهر اختصاص داده، حمله‌ی مغولان را به این شهر بزرگ، روز شنبه یازدهم ماه صفر سال ۶۱۸ ذکر نموده که بلافاصله پس از ورود به شهر به قتل و عام مردم از کوچک و بزرگ و خاص و عام و تخریب و آتش زدن خانه‌ها و بازارها پرداختند. دکتر عبدالله رازی در تاریخ کامل ایران از قول ابن اثیر جزری مؤرخ عصر مغول تحت عنوان «واقعة نیشابور» می‌نویسد: لشکریان مغول پس از آن که اهالی مرو را به بدترین وجهی قتل عام کردند و عمارات این شهر را خراب نمودند و مسجد جامع را آتش زدند، به طرف نیشابور رهسپار گردیدند. آنان در سر راه خود در کوه و صحرا هر بیچاره‌ی فراری را که می‌دیدند به خونسردی می‌کشتند. قبل از فرا رسیدن «تولی» یعنی در موقعی که این شاهزاده‌ی مغول قصد مرو نمود، داماد چنگیزخان «تغاجار» را با ده هزار سوار به طرف نیشابور فرستاد. مجیرالملک کافی و ضیاءالملک زوزنی که در دربار خوارزمشاه مقامی ارجمند داشته و از اکابر اهل خراسان بودند به دفاع پرداختند و اهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند و در موقع محاصره‌ی شهر «تغاجار» داماد چنگیز کشته شد و از این جهت آتش غضب تولی بیش از پیش شعله‌ور گردید و چون به حدود نیشابور رسید، به هیچ وجه حاضر به صلح نشد و شهر را قهراً بگرفت. اهالی در کوشک‌ها و ایوان‌ها به جنگ پرداختند، ولی چاره نبود در آخر، تمام شهر به دست مغولان افتاد. مجیرالملک به بدترین وجهی کشته شد. سپس اهالی را از زن و مرد به خارج رانده، غیر از چهارصد نفر اهل حرفه بقیه را از کوچک و بزرگ قتل عام کردند و مقرر شد که شهر را چنان ویران کنند که در آن زراعت توان نمود. دختر چنگیزخان (زن تغاجار) وارد شهر شده به کینه‌ی قتل

شوهر خود وحشیگری را به انتهای درجه رسانید. پس از آن سرها را از تن جدا کردند و تولی عزم هرات کرد و امیر در نیشابور به گماشت که هرگاه جنبنده‌ای پیدا شود به قتل رساند. علاوه بر آن «سرپرسی سایکس» از مورخان و مشاهیر خاورشناسان انگلیسی درباره‌ی واقعه‌ی غم‌انگیز نیشابور به دست مغولان، از قول یاقوت حموی جغرافی‌دان عالی مقام، در تاریخ خود می‌نویسد: تولی پسر چنگیز پس از خرابی مرو، از ویرانه‌های سوخته‌ی این شهر به نیشابور رفت. اهالی نیشابور در این موقع آماده دفاع شده، سه هزار سنگر برای پرتاب کردن زوبین و غیره در دور شهر ساختند. و پانصد منجنیق کار گذاشته بودند. مغول‌ها هم در مقابل، وسایل قوی‌تری برای تسخیر شهر بکار بردند، از آن جمله هفت صد منجنیق بکار انداختند و با آن‌ها نفت سوزان به داخل شهر پرتاب نمودند. لیکن آن‌ها در این واقعه شهر را به قهر و غلبه گرفتند و تمامی جانداران حتی سگ و گربه را به قصد گذراندن قربانی به روح طغاجار قتل عام کردند. و برای این که از این فتح نمایان خودشان یک یادگار مخوف و دهشتناکی باقی گذارده باشند، مناره‌هایی از کله‌های کشتگان برپا کردند و کلیه‌ی ابنیه و عمارات را کوبیده و با خاک یکسان نمودند. (ن ک: به تاریخ ایران، سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج دوم)

چگونگی شهادت شیخ عطار:

درباره‌ی چگونگی شهادت شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری اختلاف اقوال فراوان است. و این اختلاف حتی در سال وفات او، در تذکرها و فرهنگنامه‌ها نیز ملاحظه می‌شود. اما آنچه که در مورد مرگ عطار تصریح گردیده و نوشته‌اند، این است که او در یورش مغولان به نیشابور به دست مغولی به شهادت رسیده است. اکنون نگاهی به چند مورد از این اقوال می‌کنیم:

شیخ بهاءالدین محمد عاملی مشهور به شیخ بهایی در مقدمه‌ی کتاب کشکول می‌نویسد: «وقتی لشکر تاتار به نیشابور رسید و اهل نیشابور را قتل عام می‌کردند، ضربت شمشیری به دوش شیخ عطار رسید. و با همان ضربت از دنیا رفت. نقل کرده‌اند وقتی که خون گرم از بدنش جاری بود و مرگش نزدیک شده بود، شیخ با انگشت خود از خون خود بر دیوار این رباعی را نوشت:

«در کوی تو رسم سرفرازی این است مستان تو را کمند بازی این است

با این همه رتبه، هیچ نمی‌باید گفت: شاید که ترا بنده نوازی این است» هم چنین پروفسور شبلی نعمانی می‌نویسد: «در جریان قتل و غارت شهر نیشابور، یک نفر مغول او را گرفته و خواست تا به قتل برساند. مغول دیگر گفت: نکش! که من او را به هزار روپیه خریدارم. خواجه گفت: مفروش که قیمتم بیش از این‌هاست. در این میان یک دیگر از مغولان پیدا شد و گفت: این غلام را به یک توبره‌ی کاه به من بفروش. خواجه گفت: فوراً بپذیر که بهای من از این نیز کمتر است. و آن مغول که این اختلاف را حمل بر سخریه و استهزاء نموده به قتلش مبادرت ورزید.» پروفسور شبلی پس از تحریر این واقعه‌ی دردناک، اضافه نموده و می‌گوید: «او چگونه می‌توانست این نکته را بفهمد که گران‌بها تر از آدمی و نیز کم‌بها تر از او چیزی نیست. آری لقد خلفنا الانسان فی احسن التقویم، ثم رددناه اسفل سافلین. باری او خواجه را کشت ولی خونسش برایگان نرفت. چه بعد از کشتن وی، به مجد و بزرگواری او باخبر شده توبه نمود و بعد مجاور قبر خواجه بود تا از دنیا رفت.» (ن ک: به شعر العجم، ج ۲، ص ۷ و بعد).

از جمله کسانی نیز که درباره‌ی شهادت شیخ عطار، گزارشی از وی در کتاب‌ها به چشم می‌خورد یکی هم میرزا زین‌العابدین شیروانی نویسنده‌ی کتابهای «بستان السیاحه»، «حدائق السیاحه» و «ریاض السیاحه» است. آنچه که از زین‌العابدین شیروانی نقل گردیده بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است. شیروانی می‌نویسد: «وقتی آن جناب به عز شهادت رسید. سر خود را به دو دست گرفته، به قدر نیم فرسخ دویده تا آنجا که مرقد اوست ایستاده، آنگاه از پا درآمد» (مقدمه کتاب لسان الغیب، به همت حسین حیدرخانی). البته قابل ذکر است نظیر این نوع داستان را درباره‌ی عین‌القضات همدانی نیز نوشته‌اند. روی این اساس عده‌ای این ماجرا را افسانه‌گونه یاد کرده و با تردید به آن نگریسته‌اند! مدفن عطار در محله‌ی شادیاخ نیشابور (که محلی جدید در کنار شهر قدیم است) قرار دارد که زیارتگاه اهل طریقت و مشتاقان مکتب اوست.

سخن آخر چند نکته درباره‌ی نسخه‌ی کتاب جوهرالذات

در مطالعه و تصحیح این کتاب اگرچه تلاش فراوان صورت پذیرفت تا با مقابله و مقایسه با نسخه‌های دیگر، کتابی کاملاً بدور از لغزش‌های لغوی و ادبی تقدیم دوستداران آثار عطار گردد، اما چون به جهت ضیق وقت و وضعیت خاصی که فراهم آمد،

نسخه‌هایی برای مقابله و مقایسه در دسترس پژوهنده قرار نگرفت و به همان نسخه‌ی چاپی قناعت گردید، دقیقاً این آرزو تحقق نیافت. با این همه، کتابی که اینک در اختیار خواننده قرار دارد، متن منقح و بدون غلط و پاکیزه‌ای است که با رفع نقائص موجود و توضیح احادیث و آیات مربوط به متن و درج آنها در پانوشته‌ها، چهره‌ای مقبول و مفید از آن فراهم آمده که در مجموع اثری ارزشمند و خواندنی برای مشتاقان به ادبیات صوفیانه‌ی این مرز و بوم به شمار می‌رود. ضمن اظهار سپاس از جناب حاج آقا داود رمضان شیرازی صاحب و مسئول پرتلاش و متعهد انتشارات سنایی که در چاپ این کتاب زحمات مضاعف و مکرری را متحمل شده تا کتاب حاضر به صورتی زیبا و دل‌پسند و بدون غلط به زیور چاپ آراسته گردیده است، با آرزوی توفیقات روزافزون برای ایشان در چاپ و نشر مفاخر ادب و فرهنگ این مرز و بوم، امیدوارم این کتاب ضمن پسند خاطر مشتاقان به عرفان و آثار عطار، مقبول طبع مردم صاحب نظر نیز قرار گیرد. ان شاء الله.

بر این مَقرنس مینا نوشته‌اند به زر که بر مدار و ثبات فلک امید خطاست
ز بعد حُسن عمل هرچه ز آدمی ماند در این سرای غرور ای رفیق باد هواست

کرج - مارلیک - شهریور ۱۳۸۳

تیمور - برهان لیموده‌ی

فهرست مطالب

دفتر اول

بسم الله الرحمن الرحيم.....	۳
در ذات و صفات و توحید حضرت باری تعالی فرماید.....	۷
در اثبات عین الیقین فرماید.....	۱۱
در ثنای احدیت و فنای بشریت فرماید.....	۱۲
در نعت سید المرسلین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرماید.....	۱۹
در صفت معراج حضرت محمد علیه الصلوة و التسليم فرماید.....	۲۲
در خطاب کردن با دل و دریافتن اسرار معانی فرماید.....	۲۸
در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه فرماید.....	۳۱
در معانی ما رایت شیئا الا رایت الله فيه فرماید.....	۳۷
حکایت.....	۴۳
در خطاب کردن با دل در رموز معانی فرماید.....	۴۴
حکایت.....	۴۷
در ثنا گفتن پیر حضرت یوسف را علیه السلام.....	۴۹
و جان در باختن او در نظر یوسف فرماید.....	۴۹
در تفسیر وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ فرماید.....	۵۲
در وصف علی مرتضی علیه السلام فرماید.....	۶۰
در امامت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی(ع) کرم الله وجهه فرماید.....	۶۱
حکایت.....	۶۵
در مناجات کردن پیر با حق سبحانه و تعالی فرماید.....	۶۷
در اظهار کردن قوت و قدرت و استغناء کل فرماید.....	۶۹
در توحید صرف و بقای کل فرماید.....	۷۴

۷۶	 حکایت
۷۸	 در فَنای خود و راه یافتن به مقام حق و موصوف شدن فرماید
۸۰	 در برداشتن حجاب و واصل شدن و یکتاگردیدن فرماید
۸۲	 حکایت روباه و به چاه شدن او
۸۳	 در صفت دل فرماید
۸۵	 در صورت جان دادن و جانان دیدن فرماید
۸۹	 در حکایت پدر و پسر و کشتی نشستن و مقالات ایشان با یکدیگر فرماید
۹۲	 سخن گفتن پسر با پدر در عین دریای طریقت و اعیان به هر نوع
۹۳	 پسر در شرح رموز حقیقت در نفس و جان گوید
۹۵	 پسر در راز معنی و در نوع حقیقت کل گوید
۹۷	 پسر در اعیان حقیقت کل گوید
۱۰۱	 پسر در قطع علایق این جهان فانی گوید
۱۰۳	 در بلا و غصّه این جهان فرماید
۱۰۴	 در صفت پیر دانا و حکایت اسرار کردن کل با او فرماید
۱۰۹	 در جواب گفتن پسر پیر دانا را و اسرار گفتن فرماید
۱۱۲	 در جواب دادن پیر دانا و استعانت کردن و یاری خواستن فرماید
۱۱۳	 در فَنای این جهان و بقای آن جهان فرماید
۱۱۵	 پسر در اثبات شرع به پیر دانا گوید
۱۱۶	 در سلوک شریعت و رزیدن و از حقیقت متمتع شدن فرماید
۱۱۸	 در عیان پسر و اسرار منصور و اجازت از پدر خواستن فرماید
۱۲۵	 حکایت
۱۲۸	 در عین حقیقت بودن و از آن بی خبر شدن فرماید
۱۳۰	 در روی گردانیدن از شیطان و فرمان ناکردن او فرماید
۱۳۱	 در افعال شیطان و سخن گفتن و مکر او فرماید
۱۳۵	 در یاد کردن آدم و ذریّه وی و بلا و مشقّت کشیدن از شیطان و شرف انسان فرماید
۱۳۸	 در اسرار قربت شیطان فرماید
۱۳۸	 در سؤال کردن پیر از ابلیس در پاکی در لعنت و نافرمانی کردن فرماید

- در جواب دادن ابلیس در اعیان فرماید ۱۳۹
- و ایضاً در اسرار شیطان فرماید ۱۴۷
- در معنی إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ فِی صَوْرَةِ الرَّحْمَنِ فرماید ۱۵۰
- در اثبات ذات و دل گوید ۱۵۲
- در صفت جان و اثبات توحید کل فرماید ۱۵۶
- در صفت ره یافتن و می عشق خوردن و جانان دیدن به تحقیق گوید ۱۶۴
- در معنی وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ و حقیقت کل فرماید ۱۷۰
- در پیدا آوردن حوّا از پهلوی چپ آدم در نمودار سیر کل فرماید ۱۷۱
- در خطاب کردن با دل در اعیان کل و گذر کردن از تقلید فرماید ۱۷۷
- در مباح شدن حوّا بر آدم و عقد و نکاح بستن ایشان ۱۸۰
- به صد بار صلوة فرماید ۱۸۰
- درخواست کردن آدم از حضرت حق نشان خاتم النبیین علیه السلام را ۱۸۱
- در دعا کردن آدم در حضرت حق مر فرزندان را و شفیع آوردن پیغامبر علیه السلام ۱۸۱
- بر پر گرفتن جبریل (ع) آدم علیه السلام را و تقریر کردن جنّات عدن ۱۸۳
- در نمودار سرّ اعیان کل فرماید ۱۸۴
- رفتن ابلیس به تلبیس در بهشت در دهان مار از جهت مکر کردن با آدم علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات ۲۰۰
- در مناجات کردن شیطان با حق و یاری خواستن او در بیرون آوردن آدم (ع) از بهشت ۲۰۲
- در بلای عشق کشیدن و لقای دوست دیدن فرماید ۲۱۹
- در طلب دوست و اعیان کل و گنج حقیقی یافتن و اسرار امیرالمؤمنین علی کرم الله
وجهه در چاه گفتن فرماید ۲۲۰
- در مکر کردن شیطان آدم را در خوردن گندم و ناپدید شدن شیطان و گندم خوردن
حضرت آدم علیه السلام و الصلوة فرماید ۲۲۸
- در عریانی و بی رویی آدم علیه السلام گوید و ملامت کردن حضرت جبریل علیه السلام
مر او را در خوردن گندم فرماید ۲۳۱
- در عتاب کردن حضرت آفریدگار عزّ شانه با آدم در گندم خوردن و عاجز شدن آدم در
گناه و مقرّ شدن و توبه کردن فرماید ۲۳۳

ندا کردن حضرت آفریدگار عَزَّشَّاهُ با آدم علیه السَّلام که چون عجز آوردی از عقوبت تو درگذشتم و اما از بهشت بیرون رو	۲۳۵
در بیرون کردن جبرئیل علیه السَّلام حضرت آدم صفی را از بهشت و نصیحت کردن جبرئیل او را فرماید	۲۳۶
در تجلی جلال و ناپدید شدن اشیاء فرماید	۲۴۷
در وحدت صرف و یکتایی ذات و صفات فرماید	۲۴۹
در سؤال کردن کسی از منصور حلاج در سر دوستی حق تعالی و جواب گفتن او به اتمام فرماید	۲۵۸
حکایت	۲۶۵
در حق بینی و آداب به جای آوردن فرماید	۲۶۸
در تقریر کردن شیخ ابوسعید ابوالخیر در تمثیل به دریای معانی و گم شدن در وی مثال قطره فرماید	۲۸۰
در خطاب کردن با روح القُدُس و فضایل آن گفتن و عجز و مسکینی آوردن و تسلیم شدن در همه احوال فرماید	۲۸۳
در خواب دیدن عاشق که گوش معشوق به دست گرفته و از خواب بیدار شدن و گوش خود را در دست خود دیدن	۲۸۹
در نگاه کردن درویش در کواکب و پاسخ دادن ایشان در اسرار نهانی و طلب کردن مقصود فرماید	۲۹۶
در هاتف شب و آواز دادن و رهنمایی کردن مرد درویش را فرماید	۲۹۷
در سؤال کردن مرید از حضرت شیخ که شیطان مرا زحمت می دهد و جواب دادن شیخ مرید را فرماید	۳۰۳
در خطاب کردن شیخ توبه و تمثیل و حقیقت کل فرماید	۳۲۴
حکایت کردن از شیخ شبلی در بی نشانی حسین منصور از عالم و در بی نشانی یافتن فرماید	۳۲۶
مناجات کردن شیخ اکافی در حضرت آفریدگار عَزَّشَّاهُ و آمرزش خواستن او از حق	۳۴۰
در جواب دادن اکافی قدس سره هاتف غیب و اسرارهای نهانی یافتن فرماید	۳۴۲
در التماس کردن فناء کل حضرت سلطان العارفين از شیخ حسین منصور قدس الله	

روحهما فرماید	۳۶۱
در جواب دادن حسین منصور با یزید را قدس الله روحهما فرماید	۳۶۲
حکایت در ادب و عزت نگاهداشتن در حضرت باری فرماید	۳۷۷
در سؤال از پیر طریقت در سر نگاهداشتن از خلق و جواب دادن وی سایل را فرماید	۳۸۱
سؤال کردن یکی از حسین منصور در دریافتن اسرار کل و جواب دادن او مسایل را	۳۸۹
در حکایت پاکبازی و طلب کردن حقیقت ذات و آواز دادن هاتف آن طالب را فرماید	۴۰۳
پاسخ دادن پاکباز هاتف غیب را و عجز آوردن او از خودی خود	۴۰۷
در خطاب هاتف غیب پاکباز را و درد او را استماله کردن و دل خوشی فرماید	۴۰۸
در اثبات ذات کل در خلاصه ی آدمیان فرماید	۴۲۳
در نصیحت کردن سالک دردمند و در مراقبت احوال خود کردن فرماید	۴۲۷
در آگاهی دل در اسرار و از تقلید دور شدن فرماید	۴۳۲
در ترک پندار خود کردن و از صورت درگذشتن و معانی دریافتن فرماید	۴۳۹
در صفت وصل و دریافتن راز کل به هر نوع فرماید	۴۴۳
در ترک صفت صورت و یکتا بودن فرماید	۴۵۰
در خاتمت کتاب و در بی نشانی فرماید	۴۶۶
پایان دفتر اول از کتاب جوهر الذات	۴۶۷

دفتر دوم

بسم الله الرحمن الرحیم	۴۷۱
سؤال کردن شخصی از منصور در سر آدم (ع) و جواب دادن او	۴۷۳
هم در صفات دل گوید و خطاب بنده حق را عزوجل	۴۷۷
در صفت جان و دل دیدن محبوب گوید	۴۸۴
در صفات پرده در افتادن فرماید	۴۸۶
در صفات عنصر فرماید	۴۹۰
قصه منصور و عیان او به هر نوع فرماید	۴۹۴
در صفات دل و دیدن اعیان و راز گفتن فرماید	۴۹۸
در صفات فیض و حکمت حکما و عیان یوسف جان فرماید	۵۰۱

در عین ذات و صفات و قدرت و قوت اسرار الهی فرماید.....	۵۱۸
در عیان دیدن جانان فرماید.....	۵۲۳
در آگاهی دادن دل در عین منزل و او از آن عاشق بودن فرماید.....	۵۲۵
در نشانی دادن جوهر حقیقت فرماید.....	۵۳۴
در صفت دنیا فرماید.....	۵۴۳
در صفات آیینی دل و کشف اسرار حقیقت در نمود صُور فرماید.....	۵۴۶
در شرح دادن خورشید و حدت در حجاب صورت فرماید.....	۵۴۹
در صفات جزو و کل به هر نوع بر اسرار حقیقت فرماید.....	۵۵۶
در حکایت مجنون و اسرار او فرماید.....	۵۶۱
در عین ذات و حقیقت صفات و کاف و نون فرماید.....	۵۶۴
هم در عیان و بی چونی ذات و تحقیق صفات گوید.....	۵۶۷
تمامی اشیا از یک نور واحدند.....	۵۹۹
در سؤال نمودن از ابلیس که چرا سجنه به آدم نکردی.....	۷۶۲
جواب دادن ابلیس آن شخص سؤال کننده را.....	۷۶۳
سؤال نمودن از منصور که ابلیس در عین تلبیس است؟ و جواب دادن منصور آن شخص را.....	۷۷۲
پرسش از بایزید بسطامی که حق را کجا توان دید؟.....	۷۷۷
در خبر دادن صاحب اسرار فرماید.....	۸۰۶
در خبر دادن سلطان العارفین بایزید فرماید.....	۸۱۲
در اصل ذات فرماید.....	۸۲۳
در سؤال کردن صاحب اسرار فرماید.....	۸۲۵
در اسرار خطاب با جان و وصل دیدار فرماید.....	۸۲۹
حکایت ابلیس و اسرار وی در حضرت مصطفی علیه السلام.....	۸۳۵
سؤال کردن صاحب راز از شیخ عطار قدس سره.....	۸۴۱
سؤال کردن مرید از پیر در حقایق فرماید.....	۸۴۸
در صفات جام عشق فرماید.....	۸۶۳
در صفت حال خود و شرح کتاب فرماید.....	۸۸۲

در صفات جان و دل گوید	۸۸۴
در سؤال کردن در صفات مرگ و حیات یافتن آنجا فرماید	۸۸۷
حکایت در وقت پیر گوید	۸۹۹
سؤال کردن در علم تفسیر فرماید رحمه الله	۹۰۵
پایان	۹۱۷
نام یاب	۹۱۹

سرچشمه‌ها و مستندات:

● در نگارش و توضیحات حواشی بر متن این کتاب علاوه بر آگاهی‌های شخصی، از منابع و مآخذ زیر استفاده به عمل آمده است:

۱. تاریخ ادبیات ایران / اثر دکتر رضازاده شفق تبریزی.
۲. تذکرة الأولیاء عطار / به اهتمام دکتر استعلامی.
۳. تذکرة دولتشاه سمرقندی / به کوشش رضائی.
۴. جامع الصغیر / اثر جلال‌الدین سیوطی.
۵. دانشنامه (۱) / ترجمه‌ی دخانیاتی و قراخانی بهار.
۶. ریاض السیاحه / اثر حاجی زین‌العابدین شیروانی.
۷. شعر المعجم / اثر پروفیسور شبلی نعمانی هندی.
۸. فروغ ابدیت / اثر استاد شبحانی.
۹. فرهنگ آندراج / اثر محمد پادشاه متخلص به «شاد».
۱۰. فرهنگ فارسی / اثر دکتر محمد معین.
۱۱. فرهنگ لاروس عربی - فارسی / اثر دکتر خلیل جر / ترجمه‌ی طیبیان
۱۲. قرآن مجید / ترجمه‌ی استاد فولادوند.
۱۳. قرآن مجید / ترجمه‌ی شیخ عباس مصباح‌زاده
۱۴. لسان‌الغیب عطار / به کوشش حیدرخانی.
۱۵. مجالس المؤمنین / اثر قاضی نورالله شوشتری.
۱۶. منطق‌الطیر عطار / به اهتمام دکتر مشکور.
۱۷. نفحات الأنس ملاً عبدالرحمن جامی / با مقدمه‌ی توحیدی‌پور.